

فیش سخترانی ویژه دهه آخر صفر

## راز غربت نبی ﷺ

علیرضا پناهیان



پناهیان

Panahian.net

@Hawzah\_Panahian

توضیح:

این جزوه حاوی متن سخترانی علیرضا پناهیان در ایام دهه آخر صفر است که خدمت مخاطبان ارائه شده است.

ارائه شده توسط کانال تخصصی حوزه و تبلیغ علیرضا پناهیان  
@Hawzah\_Panahian

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست

- ۳ از اول دعوا سر چه بود؟
- ۴ آیا پیغمبر در میان شهری لامذهب و بی‌دین مبعوث شد؟
- ۵ مردم مکه منتظران ظهور آخرین پیغمبر بودند
- ۷ شهر مکه مذهبی ترین شهر دوران قبل از ظهور اسلام
- ۹ فهرستی از خوبی‌های مردم مذهبی مکه
- ۱۰ معنای بت‌پرستی در دوران جاهلیت؛ این نبود که بت خالق و خدای من است
- ۱۶ معما کم‌کم حل می‌شود
- ۱۹ چرا دعوا سیاسی بوده است؟
- ۲۴ غربت نبی در اوج قدرت برای حفظ آزادی

# از از غربت نبی ﷺ |

## از اول دعوا سر چه بود؟

اگر دهه اول محرم را اختصاص می‌دهیم به پاره تن رسول الله (ص)، یعنی اباعبدالله الحسین (ع) جا دارد دهه آخر صفر را قرار دهیم دهه رسول الله (ص)، بنشینیم راز غربت رسول الله (ص) را جستجو کنیم، چون ریشه غربت اباعبدالله الحسین (ع)، برمی‌گردد به غربت رسول الله (ص)، همه می‌گویند چطور شد کمتر از ۵۰ سال همان مردمی که در شعاع اسلام و وحی و نبوت بودند کمر به قتل فرزند رسول الله (ص) بستند، اما هیچ کس پاسخ درخوری به این پرسش نمی‌دهد؛ باید ریشه‌ها را جستجو کرد. باید برویم از اول شروع کنیم و ببینیم از اول دعوا سر چه بود؟

امروز هم جنس غربت امام زمان (عج)، از جنس غربت رسول الله (ص) است و ما تا غربت رسول الله (ص) را نشناسیم نمی توانیم این غیبت را برطرف کنیم. در برخی روایات ما بعثت نبوی را با بعثت مهدوی مقایسه کرده اند. حتما شباهت‌های در میان هست. امام صادق (ع) درباره جاهلیت مربوط به زمان ظهور امام زمان (ع) می فرماید: جاهلان در مقابل امام زمان (ع) شدیدتر می ایستند از آن مقاومتی که جاهلان در مقابل پیامبر (ع) داشتند «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ جُهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ» (غیبت نعمانی، ج ۱، ص ۲۹۶) این روایت یک آدرس به ما می دهند؛ اینکه برویم جاهلیت را دوباره بشناسیم.

## آیا پیغمبر در میان شهری لامذهب و بی دین مبعوث شد؟

خب حالا ما برای اینکه غربت رسول الله (ص) را بشناسیم، باید اول بدانیم اساساً پیغمبر در میان کدام مردم مبعوث شد؟ آیا پیغمبر در میان شهری لامذهب و بی دین مبعوث شد؟ یا در شهری مبعوث شد که در آن زمان مدعیان دین داری و معنویت دورهم جمع شده بودند؟ شما کافی است شهری که پیامبر در آن مبعوث شده را ببینید؛ شهر مکه، در آن زمان مذهبی ترین شهر بوده است. طبیعتاً به خاطر بافت زیارتی شهر، مردم آن شهر هم مردمی خاص از

لحاظ دین داری بودند. مردمی بودند که معنویت داشتند البته این معنویت را با مسائل دیگر قاطی کرده بودند اما معنویت داشتند. بعضی‌ها نمی‌خواهند این معنویت داشتن مردم مکه در دوران جاهلیت را ببینند و بررسی کنند؛ چرا با صدای بلند نمی‌گوییم مردم مکه در دوران جاهلیت مذهبی بودند منتها این مذهب را با بعضی چیزهای دیگر قاطی کرده بودند.

ما آنقدر از دوران جاهلیت، آن قاطی کردن‌ها را می‌گوییم این معنویت و مذهبی بودن در آن گم می‌شود. فکر می‌کنیم عجب! آنها چه غول‌های شاخ و دم داری بودند. اصلاً این طوری نبوده است. نه تنها خوبی داشتند، بلکه خوبی‌های فراوان‌تر از خوبی‌هایی که امروزه ما در محیط پیرامونی خودمان می‌بینیم داشتند. بررسی این خوبی‌ها به ما نشان می‌دهد اگر رسول خدا(ص) آمده‌اند برای یک مقطع دکترا، آنها کارشناسی ارشد داشته‌اند. نه اینکه رسول خدا(ص) که آمده کامل‌ترین دین را بیاورد، این را بُرده باشد در میان کسانی عرضه بکند که صفر هستند! اصلاً معنا ندارد! طبیعتاً وقتی که رسول خدا(ص) می‌خواهد کامل‌ترین دین را بیاورد، باید میان کسانی این کامل‌ترین دین را بیاورد که یک چیزی از قبل داشته باشند.

## مردم مکه منتظران ظهور آخرین پیغمبر بودند

حتی آنها جز منتظران آمدن آخرین پیغمبر بودند، قرآن می‌فرماید: «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِيحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا» (فاطر، ۴۲) قریش یعنی هم‌قبیله‌های پیامبر (ص) به خدا قسم می‌خوردند که اگر پیامبری بیاید ما هدایت‌شده‌ترین گروه خواهیم بود، یعنی قطعاً به او خواهیم گروید؛ اما وقتی پیامبر آمد، چیزی جز نفرت در دل‌شان تولید نشد. آنها تا قبل از اینکه پیامبر (ص) مبعوث بشود، با او مشکلی نداشتند و همه قبولش داشتند؛ خصوصاً از نظر اخلاقی که یکی از وجوهش «امانت‌داری» است. ایشان جوان خوب مکه بود و با کسی هم نجنگیده بود.

الآن از هر جوانی بپرسید «مکه قبل از پیامبر (ص) چگونه بود؟» می‌گویند بتخانه شده بود. چرا فقط آن بت‌هایش را دیدید؟ آن همه خوبی‌ها و قداست‌هایی که در پیرامون مکه شکل گرفته بود را ندیدید؟ معجزاتی از جانب خدا برای مکه رخ داده بود که بعد از اسلام هم رخ نداد.

داستان عام‌الفیل و سپاه ابرهه را می‌دانید. فرض کنید من و شما در دوران جاهلیت در شهر مکه زندگی می‌کنیم. یک کسی آمده خانهٔ کعبه را ویران کند. چرا؟ چون قداست خانهٔ کعبه به حدی است که از پادشاهان ایران می‌آیند برای تبرک آب زمزم

می‌برند. پادشاه روم به یک اسیر مسلمانی می‌گوید: «تو که از مکه آمده‌ای، آیا آب زمزم را می‌شناسی که با برکت است؟» طبق اسناد تاریخی یک موقعیت جهانی دارد.

## شهر مکه مذهبی ترین شهر دوران قبل از ظهور اسلام

بنابراین رسول خدا در یک محیط مذهبی و اخلاقی مبعوث شد؛ با همهٔ بدی‌هایی که برای آن مردم ذکر می‌شود. یعنی در یک شهری که در جهان به عنوان یک شهر مذهبی معرفی شده بود، ظهور کردند. در آیه ۹۶ می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا...»؛ این آیه دربارهٔ مکه و سرزمین وحی است. در آیه بعد می‌فرماید: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِّمَّا يُرَاهِيْمُ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» ذیل این آیات، تفسیر المیزان در یک جمع‌بندی مختصر می‌فرماید: کعبه نزد امت‌های مختلف، مقدس و معظم بوده است. هندوها هم آن را احترام می‌کردند... (دلایلش را توضیح می‌دهد) سابعین فارسی و کلدانی‌ها آن را یکی از خانه‌های هفتگانهٔ مقدس می‌دانستند. سایر فارس‌ها هم برای آن حرمت قائل بودند... (اینکه سلمان فارسی بلند می‌شود به آنجا می‌رود، این سابقه دارد، و چه بسا برخی از فارس‌ها هم برای زیارت به سوی آن سفر می‌کردند. مردم مکه هم طبیعتاً این را می‌دانند و نمی‌گویند که «اینها چرا می‌آیند اینجا؟»)

بعد می فرماید: یهودیان هم بدان احترام می گذاشتند و خدا را بر اساس دین ابراهیم در آنجا پرستش می کردند. و در کعبه تصویرها و مجسمه‌هایی بود که از جمله آنها مجسمه ابراهیم و اسماعیل بوده است. همچنین تصویر مسیح و مادرش قرار داشته است که همین دلیل بر این است که نصاری هم بدان احترام می گذاشتند. عرب‌ها نیز احترام فوق العاده برای آن قائل بودند و به عنوان اینکه خانه‌ای است که حضرت ابراهیم آن را بنا کرده است به سوی آن بار سفر می‌بستند...

پس ببینید بستر ظهور اسلام و بعثت پیامبر، یک بستر مذهبی و در مذهبی ترین شهر در آن زمان هست. در آن زمان هم مکه مقدس و محترم و مردم شهر مکه مقیدات دینی داشتند. هر چند به جاده خاکی زده بودند. این تصور که جامعه مکه کاملاً سیاه بودند، اشتباه است و آن وقت ما که خودمان را کاملاً سیاه نمی‌بینیم، مثلاً خودمان را سفید، یا خاکستری می‌بینیم و می‌گوییم «ما منتظران امام زمان (ع) خیلی با مردم مکه فرق می‌کنیم، آنها که در مقابل پیغمبر ایستادند، کاملاً سیاه بودند...» در حالی که این طور نیست و آنها هم خاکستری بودند، آنها هم بخشی‌شان حتی سفید بودند اما کارشان به جایی رسید که در مقام کشتن پیغمبر برآمدند، پس ما بترسیم از خودمان.

وقتی که خوب‌ها یا مدعیان خوبی، می‌آیند با پیامبر مقابله



می‌کنند، ما باید حساب دستمان بیاید و مراقب باشیم ما که مدعی خوبی هستیم، با امام زمان مقابله نکنیم. درست است؟ این خیلی قابل تأمل است. مقدمه‌سازی فرج، مقدمه‌سازی ظهور، باید با مطالعه دقیق جریان بعثت و جاهلیت قبل از بعثت و درگیری آنها با پیغمبر اکرم (ص) باشد. شناختن ظهور امام زمان (ع) که چه اتفاقی خواهد افتاد؟ چه مخالفت‌هایی احیاناً با ایشان می‌شود؟ و ما قبل از ظهور چه کار باید بکنیم، این منوط است به اینکه ما برگردیم ببینیم چه اتفاقی در بعثت افتاد؟

### فهرستی از خوبی‌های مردم مذهبی مکه

امام صادق (ع) در حدیثی که در کافی شریف آمده و سند صحیح دارد، می‌فرماید: به‌راستی که عرب همواره به بخشی از دین حق پایبند بوده است. آنها در دوران جاهلیت. صلۀ رحم می‌کردند، مهمان‌نوازی می‌کردند، حجّ خانه کعبه را انجام می‌دادند. می‌گفتند از خوردن مال یتیم پرهیزید؛ چرا که مال یتیم سبب سخت‌شدن کارها و بسته‌شدن درهای روزی است. آنها از کارهای حرام به خاطر ترس از کیفر آن خودداری می‌کردند. و این‌طور بود که اگر حرام‌ها پرده‌داری می‌شده و مرتکب می‌شدند به آنها مهلت داده نمی‌شد. در میان آنها رسم بوده، پوست درختی را-از محوطۀ اطراف خانه کعبه- برمی‌داشتند به گردن یک شتری

می‌آویختند دیگر کسی حق نداشته به این شتر تعدی بکند چون می‌گفتند این اختصاص پیدا کرده به خانه کعبه. البته کسی هم حق نداشت بیخودی پوست درختی را آویزان کند به گردن شتر. (إِنَّ الْعَرَبَ لَمَّ يَزَالُوا عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْحَنِيفِيَّةِ يَصِلُونَ الرَّحِمَ وَيَقْرُونَ الضَّيْفَ وَيَحْجُونَ الْبَيْتَ وَيَقُولُونَ اتَّقُوا مَالَ الْيَتِيمِ فَإِنَّ مَالَ الْيَتِيمِ عَقَالٌ وَيَكْفُونَ عَنْ أَشْيَاءٍ مِنَ الْمَحَارِمِ مَخَافَةَ الْعُقُوبَةِ وَكَانُوا لَا يُمْلَى لَهُمْ إِذَا انْتَهَكُوا الْمَحَارِمَ ؛ کافی/ج ۴/ص ۲۱۲)

در حدیث دیگری از امام باقر (ع) آمده است: «لَمْ يَزَلْ بَنُو إِسْمَاعِيلَ وَلَا هَلَاةَ الْبَيْتِ يُقِيمُونَ لِلنَّاسِ حَجَّهُمْ وَأَمْرَ دِينِهِمْ يَتَوَارَثُونَهُ كَابِرٌ عَنْ كَابِرٍ حَتَّى كَانَ زَمَنُ عَدْنَانَ بْنِ أَدَدَ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَفَسَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَأَفْسَدُوا وَأَحْدَثُوا فِي دِينِهِمْ...» (کافی/ج ۴/ص ۲۱۰) فرزندان اسماعیل، حج و امر دین را برپا می‌داشتند تا اینکه به زمان «عدنان» رسیدند، از آنجا به بعد یک عده‌ای قساوت پیدا کردند و یک عده‌ای مهاجرت کردند.

## معنای بت پرستی در دوران جاهلیت؛ این نبود که بت خالق و خدای من است

مردم زمان پیامبر این خوبی‌ها را داشتند و بعد این جنایت‌ها را کردند و این یک معادله خیلی دقیق است. ولی ما عادت کرده‌ایم

نسبت به مردم دوران پیامبر می‌گوییم «آنها بد بودند، نفهم بودند و...» یک کلمه جاهلیت هم شنیدیم. یا مثلاً می‌گوییم «بت پرست بودند، زنده به گور می‌کردند و همهٔ رذائل را داشتند.» اما واقعاً این‌طور نبود.

مثلاً بت‌پرستی در این معنایی که ما تلقی می‌کنیم نبوده است. اجازه بدهید در پاسخ این سؤال شما یک آیهٔ قرآن دربارهٔ بت پرست‌ها بخوانم. «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»؛ اینها یک بت‌هایی را می‌پرستند که هیچ نفع و ضرری ندارند، ولی پرستش بت یعنی چه؟ به این معنا که «اینها شفیع ما هستند پیش الله تبارک و تعالی» یعنی آنها در واقع خدا را می‌پرستیدند و این بت‌ها را واسطه و شفیع می‌دانستند. این‌طور نبوده که این بت را به‌عنوان اینکه «تو خالق من هستی، تو خدای من هستی» بپرستند.

مشرکین مکه خدا پرست بودند ما شرکش را می‌شنویم اما خداپرستی آنها را ندیده می‌گیریم، در حالی که حدود شش آیه در قرآن کریم با این مضمون وجود دارد. که می‌فرماید «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (عنکبوت/۶۱) اگر از این مشرکین بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفرید و شمس و قمر، در تحت قدرت اوست؟ حتماً آنها می‌گویند الله تبارک و تعالی، «لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»، یعنی با

چند تا تأکید پشت سر هم، این را می‌فرماید. پس مشرکین یا کافران معتقد به خدا هستند.

مردم مکه شخص پیامبر را به عنوان فرد خوب و با اخلاق قبول داشتند

حتی آنها شخص پیامبر را به عنوان یک فرد خوب و با اخلاق قبول داشتند. با شخص پیامبر هم مشکل نداشتند. چقدر

پیغمبر را قبول داشتند؟ خیلی؛ دلیل تاریخی برای این حرف چیست؟ ماجرای نصب حجفراألأسود بر دیوار کعبه. کارشان به جایی رسید که داشتند به روی همدیگر شمشیر می‌کشیدند، چون همان‌طور که بیان شد، همه حیثیت آنها خانه کعبه بود.

آنها خانه کعبه را مرمت و بازسازی کرده بودند و حالا باید حجرالأسود را سر جایش بگذارند. آنها می‌دانند که این سنگ مقدس است. وقتی خواستند این سنگ را در جای خودش قرار بدهند، هر قومی برتری‌های خود را به دیگران یادآوری می‌کرد و نزدیک بود بین آنها جنگ بشود.

در چنان وضعیتی همه آنها قبول کردند که رسول خدا(ص) با مشارکت همه، سنگ را در جای خودش قرار بدهد. آنها پیامبر اکرم(ص) را از نظر اخلاقی انسان شایسته‌ای می‌دانستند و به خاطر او اختلافات قومی را کنار گذاشتند. حالا سؤال اینجاست: شما منتظر آخرین پیامبر بودید، ایشان جوان

خوب مکه است، سوءسابقه هم ندارد، با کسی هم نجنگیده  
 ... ، پس چرا وقتی آمد آنها نفرت پیدا کردند «ما زادَهُمْ إِلَّا  
 نُفُورًا»؟ چرا می خواهند این پیغمبر را تکه تکه کنند؟!  
 مشکل اصلی کجا بود که مردم مذهبی مکه با پیغمبر مخالفت  
 کردند؟

در اوج دعوا، ابوجهل یکروز پیغمبر(ص) را دید و با ایشان  
 مصافحه کرد. گفتند چرا این کار را کردی؟ گفت از بس که  
 محمد(ص) آدم دوست داشتنی ای است. گفتند آیا پیغمبری  
 او را قبول کردی؟ گفت من می دانم که او راست می گوید «وَاللَّهِ  
 إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ» چنین آدمی دروغ نمی گوید، پس  
 چرا با این وجود ابوجهل نبوت پیامبر را نمی پذیرد؟ ابوجهل  
 در ادامه جمله فوق علت عدم ایمان به پیامبر(ص) را این طور  
 بیان می کند: ما کی دنباله رو عبدمناف بودیم؟! «وَلَكِنَّا مَتَى  
 كُنَّا تَبَعًا لِعَبْدٍ مَنَافٍ» (مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۵۵)

ابوجهل نمی توانست قبول کند که همه افتخارات مال  
 بنی قُصی بشود، او در جای دیگری می گوید: «وَاللَّهِ إِنَّ مُحَمَّدًا  
 لَصَادِقٌ وَ مَا كَذَبَ مُحَمَّدٌ قَطُّ وَلَكِنْ إِذَا ذَهَبَ بَنُو قُصَيٍّ بِاللِّوَاءِ وَ  
 الْحِجَابَةِ وَ السَّقَايَةِ وَ النَّدْوَةِ وَ النَّبُوَّةِ، مَا ذَا يَكُونُ لِسَائِرِ قُرَيْشٍ»  
 (امالی سید مرتضی، ج ۲، ص ۲۶۵) ما با قبیله بنی قُصی  
 همیشه رقابت می کردیم. اینها حاتم بخشی می کردند و به

مهمان‌های کعبه غذا می‌دادند، ما هم این کارها را کردیم، اگر مقام پیغمبری به دست آنها بیفتد یعنی کار آنها نتیجه داده است و چیزی برای سایر قریش نمی‌ماند.

داستان‌هاییل و قایل یادتان می‌آید؟ ابوجهل سر همان موضوع جلوی پیغمبر ایستاد، بحث بر سر بُت و اختلاف عقیده نبود، حرف این نبود که عقاید ما متفاوت است و ما عقاید شما را قبول نمی‌کنیم. اتفاقاً ابوجهل یکی از صادقانه‌ترین حرف‌ها را در مقابل پیغمبر(ص) می‌زد. به همین علت، قرآن می‌فرماید: «فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ» آنها پیامبری تو را تکذیب نمی‌کنند آنها قبول دارند که تو پیغمبر هستی. در روایات هم آمده است که این آیه تاریخی به ابوجهل اشاره دارد.

راز غربت پیغمبر سیاسی است

راز غربت پیامبر را اینجا باید جستجو کرد؛ پیامبر در مذهبی‌ترین شهر آن زمان در میان مردمی معنوی و مذهبی مبعوث شد که آشنای با خدا و حج و عبادت بودند؛ آنها با این اخلاق پیامبر مشکل نداشتند حتی مشکل چندانی با این نداشتند که پیامبر دعوت به توحید می‌کند اصل ماجرا، این حرف کلیدی است که ابوجهل می‌زند.

مخالفین پیامبر(ص) می‌گفتند: چرا این قرآن، به یکی از رجال بزرگ سیاسی ما نازل نشد که ما قبول کنیم؟ «وَوَ»

قَالُوا لَوْ لَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ»  
 (زخرف/۳۱) یکی از مردان بزرگ، همین «امیه بن ابی صلت»  
 است. امام رضا(ع) می فرماید: «وَلَوْ فَوَّضَ اخْتِيَارَ أَمْرِهِ إِلَيَّ  
 عِبَادِهِ لَأَجَزَ لِقُرَيْشٍ اخْتِيَارَ أُمَيَّةَ بْنِ أَبِي الصَّلْتِ وَ أَبِي مَسْعُودٍ  
 الثَّقَفِيِّ إِذْ كَانَا عِنْدَهُمْ أَفْضَلَ مِنْ مُحَمَّدٍ (ص)» (تحف العقول،  
 ص ۴۶۷) اگر اختیار کار نبوت به قریش داده می شد آنها «امیه  
 بن ابی صلت» و «ابومسعود ثقفی» را انتخاب می کردند چون  
 آن دو نفر نزد آنها برتر از حضرت محمد(ص) بود.  
 فرق پیغمبر(ص) با امیه بن ابی صلت چه بود؟ امیه، البته نه  
 آن امیه ای که جد ابوسفیان بود، بلکه یک شخص دیگری در  
 آن قبیله، به نام «امیه بن ابی صلت» بود ایشان می دانست که  
 پیامبر آخر، از قریش است، و می دانست که این پیامبر، در  
 جوانی اش نه شراب می خورد نه بت می پرستد و بالاخره یک  
 رفتارهای خاصی دارد. لذا خودش این رفتارهای خوب را اجرا  
 می کرد و انتظار داشت که او پیغمبر بشود. بعد وقتی دید یک  
 شخص دیگری پیغمبر شده است، به او بُر خورد و مسلمان  
 نشد. (کان أمیة بن أبی الصلت... حرم الخمر و شک فی الأوثان  
 و کان محققاً و التمس الدین و طمع فی النبوة؛ لأنه قرأ فی  
 الكتب ان نبياً یبعث من العرب، فکان یرجو أن یکونه. قال فلما  
 بعث النبى(ص) قیل له: هذا الذی کنت تستریت و تقول فیہ،

فحسده عدو الله و قال إنما كنت أرجو أن أكونه ؛ الاغانی (ابو  
الفرج الإصفهانی) / ج ۴ / ص ۳۴۴

بنابراین ببینید درد کجاست؟! یعنی تو آمدی و مناسبات  
قدرت را به هم زدی! ما اینجا آدم‌های قدرتمندی داشتیم، خوب  
قرآن به آنها نازل بشود که سیستم سیاسی ما به هم نریزد.  
اصلاً رنگ و بوی دعوای دوران جاهلیت، بیشتر سیاسی  
است تا اعتقادی و حتی اخلاقی و اتفاقاً همین دعوای  
سیاسی بعد از به قدرت رسیدن اسلام هم ادامه پیدا کرد  
اینبار با لباس دیگری، دیگر دعوای علنی نبود اما جنس  
دعواها همان بود. می‌فرماید هر پیغمبری را فرستادیم، این  
دوتا کلمه را در کنار همدیگر ذکر کرد: عبادت کنید خدا را  
و اجتناب کنید از طاغوت. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ  
اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل/۳۶) دوباره می‌بینید بار  
سیاسی کاملاً آشکار می‌شود. کلمه «اجتناب از طاغوت» کاملاً  
یک بحث سیاسی است.

### معماً کم کم حل می‌شود

رسول خدا(ص) با چه کسانی درگیر بود؟ اینجا معماً کم کم  
حل می‌شود. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید حضرت موسی(ع)



با یک فرعون مواجه بود اما پیامبر اکرم (ص) با چندین فرعون مواجه بود سپس برخی از این فرعون‌ها را نام می‌برد «مُحَمَّدٌ أُرْسِلَ إِلَى فِرَاعِنَةَ شَتَّى مِثْلِ أَبِي جَهْلٍ بِنِ هِشَامٍ وَ عْتَبَةَ بِنِ رَبِيعَةَ وَ شَيْبَةَ وَ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ وَ النَّضْرِ بِنِ الْحَرْثِ وَ أَبِي بِنِ خَلْفٍ وَ مُنْبِهِ وَ نَبِيهِ ابْنِي الْحَجَّاجِ وَ ...» (احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۱۶).

فرق دشمنان پیغمبر اکرم (ص) با دشمنان حضرت موسی (ع) چه بود؟ آنجا دیکتاتوری تک‌فرعونی بود، اینجا زندگی اجتماعی پیشرفته‌تر شهری و چند فرعونی بود.

قریش سرِ موقعیت اجتماعی با پیغمبر (ص) مشکل پیدا کرد، اما بقیه چرا به پیغمبر (ص) ایمان نیاوردند؟ بعد از جریان نابودی سپاه ابرهه، قریش نسبت به دیگران تکبر کردند، اگرچه مردم بت‌ها را تقدیس می‌کردند ولی از جهتی خداپرست بودند و قریش را به سروری پذیرفته بودند.

لذا مردم بعد از بعثت پیامبر (ص) منتظر بودند ببینند که آیا قریش به پیامبر (ص) ایمان می‌آورد یا نه؟ مردم تصور می‌کردند که اگر قریش ایمان نیاورد، پس معلوم می‌شود که ایشان پیغمبر نیست! آنها می‌گفتند: ما از کجا بفهمیم که شما پیغمبر هستید، در حالی که هیچ‌کدام از مذهبی‌های اطراف خودتان، به شما ایمان نیاوردند! ما هر وقت کنار خانه کعبه آمدیم، اینها در خانه کعبه را به روی ما باز کردند؛ حالا

ما اینها را دور بزنییم و خدمت شما بیاییم؟ هنوز خویشاوندان خودتان شما را نپذیرفته‌اند. پس بقیهٔ عرب چطور ایمان بیاورند؟ حتی بعد از فتح مکه هم-که در تاریخ به نام «سال وفود» یاد می‌شود- تا وقتی ابوسفیان مسلمان نشد دیگران تسلیم نشدند، آنها محکم ایستاده بودند و می‌گفتند: نمی‌شود اطمینان کرد.

به همین دلیل وقتی پیامبر گرامی اسلام به طائف رفتند تا مردم را به اسلام دعوت بکنند، یک نفر هم ایمان نیاورد! حرف آنها این بود: اگر شما می‌توانی، برو فامیل خودت را دعوت کن. در بین سران مشرکین قریش چه کسی از نظر فامیلی به پیامبر نزدیک‌تر از همه بود؟ ابولهب که عموی پیامبر(ص) بود؛ تنها کسی از قریش که نامش در قرآن آورده شده و نفرین شده، ابولهب است «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ» (مسد، ۱). قرآن سطح خودش را پایین نمی‌آورد که مشخصاً اسم دشمنان پیامبر را ببرد، لذا با ابوجهل و ابوسفیان و امیه و... کاری ندارد، اما ببینید خدا چه غضبی نسبت به ابی‌لهب دارد؟! همین که ابی‌لهب دنبال پیغمبر(ص) راه می‌افتاد و می‌گفت: من عموی ایشان هستم! ماجرا تمام می‌شد، چون همه می‌گفتند: عموی خودش به او ایمان نمی‌آورد! خصوصاً در آن زمان، روابط فامیلی خیلی مؤثر بود.

## چرا دعوا سیاسی بوده است؟

پس مسئله اصلی غربت پیامبر، سیاسی بود. البته همین که بنده عرض کنم «دعوا سرِ سیاست و قدرت بوده» باز هم قصه را روشن نمی‌کند اما باید با یک دقتی، دربارهٔ چرایی و چگونگی این موضوع تأمل کرد، یعنی اولاً «چرا دعوا سرِ سیاست بوده» و ثانیاً «چگونه این دعوا شکل گرفت»

وقتی رسول خدا(ص) به رسالت، مبعوث می‌شوند و می‌خواهند مردم را هدایت کنند؛ مأمور هستند که مردم را به سوی خدا ببرند، اما این هدایت که اجباری نیست، «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره/۲۵۶) هر کسی دوست دارد بیاید. باید این هدایت در یک فضای آزاد باشد. پیغمبر که مردم را فریب نمی‌دهد که به سوی خدا ببرد. پیغمبر که مردم را با زور یا با زر نمی‌خواهد به مسلمانی وادار کند. در یک فضای آزاد باید مردم را به سوی خدا ببرد. وقتی پیغمبر می‌خواهد در یک فضای آزاد مردم را به سوی خدا ببرد پس لازم است که این فضای آزاد برای هدایت مردم، فراهم بشود. حالا پیامبر گرامی اسلام آمده است و در یک فضایی مثل فضای مکه شروع کرده به تبلیغ دین. اما یک عده‌ای بودند که نمی‌خواستند اجازه بدهند این فضا برای پیغمبر، آزاد باشد.

رسول خدا کارش این است که بیاید در جامعه‌ای که

می‌خواهد هدایتش کند، قدرت را از زورگویان بگیرد تا مردم آزاد باشند و آن وقت اگر خواستند دین را انتخاب کنند و اگر نخواستند انتخاب نکنند.

پیامبر اول باید جامعه را از بردگی آزاد کند، از دست قدرت‌های زورگو آزاد کند بعد با مردم حرف بزند. ممکن است پیامبر در یک جامعه‌ای که زورگویان حاکم هستند، بتواند چهار نفر را جذب کند، ولی چهل نفر را نمی‌تواند جذب کند. ممکن است چهل نفر را جذب کند، ولی چهارصد نفر را نمی‌تواند جذب کند. یک چنین نسبتی برقرار است. آن وقت آن کسانی که در شرایط سخت و تحت ستم قرار دارند و می‌آیند به او می‌گروند (مثل عمار یاسر و پدر و مادرش که می‌آیند و البته پدر و مادر او تکه‌تکه می‌شوند و عمار یاسر این وسط می‌ماند) پیامبر (ص) اول این عمار یاسرها را جمع می‌کند و می‌رود به کمک آنها یک لشکر و سپاه درست می‌کند که با زورگوها بجنگد.

پس ذات ایجاد فضای مناسب برای هدایت، جنگ لازم دارد، منازعه قدرت، لازم دارد، وارد شدن به عرصه سیاست لازم دارد. چون اگر شما وارد معادله قدرت نشوید و در عرصه سیاست، قدرت‌های زورگو را کنار نزنید، اصلاً نمی‌توانید هدایت کنید. پیغمبر خدا و انبیاء الهی مسئولیت‌شان

چیست؟ فرمود «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء/۶۴) ما هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه فرمانده باشد. چرا فرمانده باشد؟ بگو فقط پیغامبر باشد، به فرماندهی چه نیازی دارد؟ بگو پیغامش را به ما بدهد و برود دنبال کار خودش؛ حالا ما می‌پذیریم یا نمی‌پذیریم! خداوند می‌فرماید که در جوامع بشری، مناسبات قدرت برقرار است و من ایشان را مأمور کرده‌ام که حتماً پیام را برساند، او مبلغ است، خبرگزاری نیست که فقط بخواهد خبر بدهد.

یک نفر آمد گفت «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ» رسول خدا (ص) فرمود من «نَبِيَّ اللَّهِ» به معنای خبردهنده نیستم؛ من «نَبِيُّ اللَّهِ» به معنای «برگزیده خدا» هستم. (قَالَ أَعْرَابِيٌّ لِرَسُولِ اللَّهِ ص السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ لَسْتُ نَبِيَّ اللَّهِ وَ لَكِنِّي نَبِيُّ اللَّهِ؛ معانی الاخبار/ص ۱۱۴) اگر این روایت درستی باشد (که البته روایت قوی‌ای نیست) آن وقت این ترجمه فارسی‌ای که ما می‌گوییم «پیامبر» اشتباه است. پیامبر یعنی کسی که پیغام خدا را می‌آورد و دیگر به بقیه‌اش کاری ندارد. اما برگزیده خدا و رسول خدا درست است. نبیّ الله یک معنایش این است که من از جانب خدا برگزیده شده‌ام برای هدایت جامعه.

تا می‌گویید «هدایت» در داخل آن عنصر قدرت هم هست؛

نه برای اینکه پیامبر، به زور مردم را ببرد بهشت، نه برای اینکه به زور مردم را مسلمان کند، بلکه برای اینکه مردم را آزاد کند تا بتوانند ایمان بیاورند و دین را بپذیرند. البته ما طعم این حرف را و اصلش را بعد از ظهور خواهیم چشید. وقتی که ببینیم امام زمان ارواحناله‌الفدا مردم را از فشارها خلاص می‌کند، بعد می‌فرماید «حالا اگر خواستید، دین داشته باشید» حتی بعضی‌ها در زمان حکومت امام زمان هم مسلمان نمی‌شوند اما کسی آنها را نمی‌کشد و با آنها کاری ندارد. بعد از ظهور حضرت ولی‌عصر ارواحناله‌الفدا، دین‌دار شدن اصلاً زور کی نیست؛ اما حضرت، زورگوها را کنار می‌زند. مولوی می‌گوید: «کیست مولا آنکه آزادت کند؛ بند رقیت ز پایت بر کند» بعد می‌گوید «چون به آزادی نبوت هادی‌است؛ مؤمنان را ز انبیا آزادی‌است» اصلاً آزادی از انبیا است. الان بعضی‌ها مثل روشنفکرهای غربزده فکر می‌کنند که آزادی از غرب آمده و یک مفهوم غربی است! آزادی لازمه دین است؛ اگر آزادی نباشد دین نمی‌تواند در جامعه، کشت بشود و بذرش کاشته بشود و نهالش رشد بکند. لذا هر پیغمبری می‌آید اول با فرعون آن جامعه درگیر می‌شود، برای اینکه که ملت خودش را آزاد کند، بعد که ملتش را آزاد کرد به مردم می‌گوید «این راه هدایت است...»

مثل حضرت موسی که فرعون را زد، بعد به بنی اسرائیل فرمود بفرمایید دینداری کنید. آن مردم هم یک کمی دینداری کردند اما بعدش دینداری نکردند. این بزرگ‌ترین قصه قرآن است، بیشترین قصه انبیاء در قرآن، درباره حضرت موسی و قوم اوست که داستان نمادین فوق‌العاده‌ای است. حالا پیامبر گرامی اسلام که در مکه مبعوث شدند، درگیری‌شان با کیست؟ درگیری‌شان با کسانی نیست که یک اعتقاداتی دارند، یعنی درگیری ایشان با ایمان مردم و ادیان موجود در مکه نیست، در واقع همه آن ادیان را دارد تکامل می‌دهد و می‌گوید: «اگر تو به این ادیان علاقه‌مند هستی و اگر صفای باطن داری، چه بهتر! خب بیا این دین کامل‌تر را بگیر!» رسول خدا(ص) نمی‌خواهد به کسی زور بگوید، ولی مأموریت دارد فشار زورگوها را از روی مردم بردارد. وقتی رسول خدا می‌آید، غیر از اینکه مردم را آزاد می‌کند و غیر از اینکه مناسبات قدرت را به هم می‌ریزد؛ آن هم این است که خودش می‌خواهد رئیس بشود. غیر از رسول خدا(ص) کسی نمی‌تواند هم رئیس بشود هم آزادی را رعایت کند؛ کار کس دیگر نیست، کار متقین است. کار اولیاء خداست یا کسانی که آدم‌های فوق‌العاده باتقوایی باشند. سیاست، پاکی می‌خواهد چون خطای در سیاست به این سادگی قابل کنترل

نیست!

## غربت نبی در اوج قدرت برای حفظ آزادی

راز غربت پیامبر اینجاست که وقتی او مامور برقرار آزادی می‌شود، باید در دوران غربت با مذهبی‌های مکه بجنگد تا قدرت و سیاست را از دست آنها بگیرد برای برقراری آزادی، بعد از به قدرت رسیدن هم تازه آغاز ماجرای غربت پیغمبر است. در مقام مدیریت جامعه، وقتی پیغمبر می‌خواهد آزادی را برقرار کند، بعضی‌ها به پیغمبر جرات پیدا می‌کنند تا مرز گرفتن همان قدرت از پیامبر. کافی است مردم جامعه، که برقرار کننده قدرت پیغمبر هستند این آزادی‌های که پیغمبر در مقام مدیریت جامعه می‌دهد را درک نکنند، فضا آماده هست تا دزدها و غارت‌گران، سوء استفاده کنند.

چرا هنوز آب غسل و کفن پیغمبر خشک نشده بود عده جرات پیدا کردند، مدیریت جامعه را از مسیر اصلی خودش منحرف کنند؟ روزه اینجاست. وقتی مردم آزاد شدند، عده از این آزادی سوء استفاده کردند. درب خانه دخترش را آتش زدند. آخرین لحظات پیامبر به دخترش فرمود دخترم تو اولین کسی هستی که به من ملحق می‌شود. یا رسول الله(ص)! چقدر برای این آزادی هزینه دادی. قیمت این آزادی شد



غربت خودت و دخترت و وصی ات. دیگر کار به کربلا کشیده شد. کار به قتلگاه کشیده شد. کار به اسارت و تازیانه و سر بریده کشیده شد.